

رویکردانی از تفسیر در سده نخست و انگیزه‌های آن

مجید معارف

دانشکده الهیات دانشگاه تهران

چکیده:

از جمله واقعیت‌های تاریخی پس از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) ظهور جریانی در رویکردانی از تفسیر قرآن است. این جریان با اقدام برخی از صحابه رسول خدا (ص) آغاز شد و سپس در بین تابعان و سعت بیشتری یافت که در نتیجه مسلمانان به جای تأمل در قرآن کریم صرفاً به تلاوت آیات روی آوردند و از شناخت بسیاری از حقایق قرآنی بازماندند. در این مقاله تلاش شده است که با توجه به شواهد تاریخی ابتدا در مورد این جریان و پیشگامان آن اطلاعاتی ارائه شود و سپس انگیزه‌ها و نیز نتایج حاصل از این جریان مورد تجزیه و تحلیل قرارگیرد.

کلید واژه‌ها: تفسیر، تفسیر در سنت پیامبر، تاریخ تفسیر قرآن، خلفای راشدین و تفسیر. تفسیر قرآن به عنوان دانشی که انسان را به شناخت معانی و مقاصد کتاب الهی رهنمون می‌شود، قدیمی‌ترین علمی است که از آغاز نزول قرآن مورد توجه رسول خدا (ص) و مسلمانان قرار گرفته و در تمام ادوار دانشمندان اسلامی بر ضرورت آن تاکید کرده‌اند. می‌توان گفت که دلیل این ضرورت در درجه نخست به طبیعت قرآن باز می‌گردد که از نظر معنی کتابی ذو مراتب بوده و در بسیاری از زمینه‌ها از جمله احکام و تکالیف شرعی مبتنی بر اجمال نازل گردیده است و در این میان دانش تفسیر رسالتی جز روشنگری پیرامون مشکلات قرآنی و یا تبیین مجملات آن ندارد.

زرکشی در بیان موضوع این دانش می نویسد: «تفسیر علمی است که با آن کتاب خدا که بر پیامبرش نازل شده فهمیده می شود و معانی و احکام و حکمت های آن استخراج و بیان می گردد (۱۳/۱).

در مقدمه تفسیر المبانی که از قدیمی ترین منابع علوم قرآنی اهل سنت است^(۱) فصلی جلب نظر می کند با عنوان: «فی ذکر من تحرّج عن التفسیر و استنکره» یعنی: در معرفی کسانی که از تفسیر (قرآن) دوری کرده و آن را ناپسند شمرده اند. در این فصل روایاتی در مورد رویگردانی برخی از صحابه و تابعین از تفسیر به چشم می خورد از جمله:

۱ - روایت شده است که از ابوبکر درباره آیه: «و کان الله علی کل شیء مقیتاً» (نساء / ۸۵) سؤال شد. او گفت: «کدامین آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا در بر گیرد اگر درباره کتاب خدا آنچه ندانم به زبان آورم.»

۲ - از جبيله و دیگران از جمله انس روایت شده که عمر بن خطاب بر فراز منبر آیه: «و فاکهة و ابا» (عبس / ۳۱) را خواند و سپس گفت: اما کلمه فاکهه را شناختیم لکن معنای (اب) چیست؟ سپس به تأمل فرو رفت و گفت: به جانت سوگند که این مطلبی دشوار و سخت است.

۳ - از عایشه روایت شده که او گفت: رسول خدا (ص) جز آیات معدودی از قرآن - که جبرئیل به او آموخته بود - تفسیر نکرد.

۴ - حماد بن زید از عبدالله بن عمر نقل می کند که او گفت: فقهای مدینه را

۱- این مقدمه چنانکه از بررسی آن به دست می آید مقدمه تفسیری بنام المبانی لنظم المعانی بوده که متأسفانه اصل آن تفسیر مفقود شده و نام مؤلف آن نیز ناشناخته مانده است. این مقدمه معهداً به دلیل اشتغال بر مباحث سودمندی در تاریخ و علوم قرآنی مورد توجه محققان واقع شده و از مفسران اهل سنت قرطبی در تفسیر خود از آن سود جسته است. در حال حاضر این مقدمه به همراه مقدمه دیگری که متعلق به تفسیر المحرر الوجیز است، توسط دکتر آرتور جفری تصحیح شده و با عنوان مقدمتان فی علوم القرآن به چاپ رسیده است؛ اما تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز تألیف ابن عطیه اندلسی از دانشمندان قرن ششم هجری است، (جهت اطلاع بیشتر از وضعیت هر دو مقدمه بنگرید به ترجمه و تحقیق مقدمتان فی علوم القرآن بخش نخست، پایان نامه تحصیلی کارشناسی ارشد مجید معارف، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۶۴ ه.ش).

ملاقات کردم در حالیکه آنان سخن گفتن از تفسیر را امری بزرگ و خطیر می دانستند و از جمله آنان سالم بن عبدالله، قاسم بن مسیب و نافع بودند.

۵ - از شعبی روایت شده که: من نیز محضر فقهای مدینه را درک کردم در حالیکه نزد آنان پرسشی مبعوض تر و خوفناک تر از قرآن نبود (مقدمتان، ۱۸۳/۱۸۴).

در تفاسیر طبری و ابن کثیر علاوه بر قرائن یاد شده شواهد متعدد دیگری در مورد روگردانی صحابه و تابعین از تفسیر ذکر شده که نقل تمام آنها ضرورتی ندارد؛ اما از بین آنها سه روایت در مورد سعید بن مسیب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در یکی از این روایات آمده است: شخصی از سعید بن مسیب در مورد آیه‌ای از قرآن سؤال نمود، وی گفت: از من چیزی از قرآن می‌پرس، سؤال خود را از کسی بپرس که تصور می‌کند چیزی از قرآن بر وی پوشیده نیست (طبری، ۱/۳۰)؛ ابن کثیر، ۷/۱) و در حدیث دیگر یزید ابن ابی یزید گوید: ما از سعید بن مسیب در مورد حلال و حرام سؤال می‌کردیم و او آگاهترین مردم در این زمینه بود اما هرگاه از تفسیر آیه‌ای از او سؤال می‌کردیم وی ساکت می‌شد، انگار که چیزی نشنیده است (همانجا). هشام بن عروه گوید: «هرگز نشنیدم که پدرم آیه‌ای تأویل نماید» و در حدیث دیگر شعبی از مسروق روایت کرده است که او می‌گفت: «از تفسیر بپرهیزید که تفسیر، از خدا روایت کردن است» (همانجا).

نکته قابل ذکر آن که بزرگان اهل سنت هیچکدام شواهد ذکر شده را انکار و یا تضعیف نکرده‌اند، بلکه ضمن صحه گذاشتن بر آنها در صدد توجیه موضع صحابه و تابعین در روگردانی از تفسیر برآمده‌اند، به عنوان مثال ابن کثیر نوشته است: «این شواهد صحیح و نظائر آن که از پیشوایان گذشته رسیده حاکی از خودداری آنان از سخن گفتن در باب تفسیر آن هم در مواردی است که از آن علم و اطلاع نداشته‌اند، اما اگر کسی در مواردی که بر آن اطلاع دارد، اظهار نظر کند، از نظر ضوابط لغوی و شرعی اشکالی بر وی نخواهد بود، به همین دلیل از این عده و غیر ایشان اقوالی نیز در تفسیر وارد شده و بین این دو مطلب منافاتی وجود ندارد، زیرا آنان نسبت به آنچه می‌دانسته‌اند سخن گفته و نسبت به چیزی که نمی‌دانسته‌اند، ساکت مانده‌اند

(ابن کثیر، ۷/۱ و نیز طبری، ۱/۳۰). و نویسنده المبانی که خود از طرفداران جدی تفسیر قرآن است در توجیه اقدام ابوبکر معتقد است که: «ابوبکر پس از رحلت پیامبر (ص) نمی خواست که همه مردم به تفسیر قرآن راه پیدا کنند، به طوری که این امر فتح باب شود و در نتیجه کسی که فاقد شایستگی است، عهده دار تفسیر گردد» (مقدمتان، ۱۸۶). وی در تأیید گفته خود در جای دیگر اضافه می کند که «ابوبکر آن گاه که دانست امت اسلامی به هیچ وجه از تفسیر بی نیاز نیست و اگر موضع خودداری از کشف مجملات قرآن را ادامه دهد به خلل در گفتار و کردار مسلمانان منتهی می شود، خود نیز به تفسیر متمایل شد چنانکه از او درباره تفسیر «کلالة» روایاتی نقل گردیده است (همان / ۱۸۶). چنانکه مشخص است ابن کثیر در توجیه خودداری پیشینیان از تفسیر، بی اطلاعی آنان از مقوله تفسیر را عنوان کرده است در حالیکه نویسنده المبانی معتقد است رویگردانی بزرگان صحابه از تفسیر به دلیل مصلحت اندیشی آنان نسبت به مصالح امت - و به عبارت دیگر جلوگیری از تفسیر به رأی - بوده است؛ در عین حال به نظر می رسد که هیچ کدام از این دو نفر نتوانسته و یا نخواسته اند به دلیل اصلی رویگردانی از تفسیر در عهد صحابه و تابعان اشاره کنند، هر چند که توجیه ابن کثیر در مقایسه با توجیه نویسنده المبانی به صواب نزدیک تر است و قطعاً بی دانشی صحابه و تابعین از حقیقت آیات قرآنی یکی از دلایل خودداری آنان از تفسیر بوده است.

سیوطی در کتاب *اتقان* می نویسد: «در بین خلفا کسی که بیشترین روایت تفسیری از او نقل شده، علی بن ابی طالب است و روایت از آن سه تن جدّکم است و دلیل آن زودتر مردن آنهاست، چنانکه همین امر دلیل تعداد اندک روایات ابوبکر است و من (سیوطی) از ابوبکر جز روایات محدودی - که از ده حدیث تجاوز نمی کند - به خاطر ندارم، اما از علی (ع) روایات فراوانی نقل شده است (۲۳۳/۴).

چنانکه از سخن سیوطی برمی آید، این دانشمند اصل کم بودن روایات تفسیری از ناحیه خلفای سه گانه را قبول کرده اما دلیل این مطلب را جلوتر واقع شدن وفات آنان نسبت به علی (ع) دانسته است، گویا سیوطی نخواسته است که در مورد خلفا

به مطلبی اقرار کند که ابن کثیر به صراحت اعلام کرده است، زیرا به عنوان مثال در بین این خلفا از عثمان نیز که تنها پنج سال قبل از علی (ع) از دنیا رفته آثاری در تفسیر قرآن بر جای نمانده است. سیوطی علی رغم این قضاوت غیر منصفانه، در عین حال حقیقتی را در مورد علی (ع) کتمان نکرده است آنجا که می نویسد: «محمد از وهب بن عبدالله از ابی الطفیل روایت کرده که او گفت: خود شاهد بودم که علی (ع) در مقام ایراد خطبه فرمود: «از من پرسید، سوگند به پروردگار درباره چیزی از من نخواهید پرسید مگر آن که شما را از آن باخبر سازم، از کتاب خدا از من پرسش کنید، سوگند به پروردگار آیه‌ای نیست مگر آن که من آگاهم که در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه» (همانجا) و باز از قول ابن مسعود آورده است که: «قرآن بر هفت وجه نازل شده و هر یک از این وجوه ظاهری دارد و باطنی و ظاهر و باطن قرآن در نزد علی (ع) است» (همانجا).

اما برغم توجیهاات ذکر شده در مورد رویکردانی بزرگان صحابه و تابعین از تفسیر قرآن، به نظر می‌رسد که دلیل اصلی اقدام آنان در این زمینه، امر دیگری است - امری که به ظاهر در کلام هیچیک از دانشمندان اهل سنت به آن اشاره نشده است - و آن اینکه: سیاست خودداری از تفسیر قرآن و بلکه جلوگیری از آن در آن زمان، با سیاست جلوگیری از نقل و نگارش حدیث پیامبر (ص) - که آن هم پس از رحلت آن حضرت اتفاق افتاد - کاملاً ارتباط و هماهنگی دارد و اساساً نباید این دو سیاست را از یکدیگر تفکیک نمود، زیرا از یک طرف تفسیر قرآن در آن زمان تفسیر به مآثور بوده و تفسیر گویی شعبه‌ای از نقل حدیث به شمار می‌رفت و از طرف دیگر تدبّر در آیات قرآن موجب کشف بسیاری از حقایق بر ضد سرمداران خلافت شده و این با مصالح آنان هماهنگی نداشت. آنچه در این میان مایه تأسف است آنکه پیشگامان این جریان کوشیدند که وانمود کنند که تفسیر قرآن در عصر پیامبر (ص) نیز، پدیده قابل توجهی نبود، به عنوان مثال از عایشه روایت شده است که او گفت: «پیامبر اکرم (ص) جز آیات معدودی از قرآن را که جبرئیل به او آموخته بود، تفسیر نکرد» (مقدمتان، ۱۸۴؛ ابن عطیه ۱/۴۶). خلیفه دوم نیز در سخنی بر فراز منبر ادعا نمود که: رسول خدا (ص) در سه مورد عهد و سفارشی به ما نکرد و آنها

عبارت بود از ارث جد، ارث کلاله و ابوابی از مسائل ربا (مقدمتان / ۱۸۷؛ شوکانی ۵۴۴/۱) و باز در سخن دیگری که حاکم نیشابوری آن را صحیح به شرط شیخین^(۱) می‌داند گفت: «به خدا قسم اگر رسول خدا (ص) سه موضوع را برای من بیان کرده از دنیا و مواهب آن برایم با ارزش تر بود و آنها عبارتند از خلافت، کلاله و ربا» (ابن کثیر ۶۰۸/۱، به نقل از مستدرک).

اما علاوه بر آنکه ابن کثیر در تضعیف روایت منقول از عایشه آن را حدیثی منکر و غریب اعلام کرده (ابن کثیر، ۷/۱)، ضمناً مطالب نقل شده از سوی عایشه و عمر با اساس قرآن کریم و حتی پاره‌ای دیگر از روایات در تناقض است، زیرا خدای تبارک و تعالی در سوره قیامت خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بیانه» یعنی: چون قرآن را بر تو خواندیم تو از قرائت آن پیروی کن، سپس (بدان) که بیان و توضیح آن نیز به عهده ماست (آیات ۱۸، ۱۹) با توجه به این آیات چگونه می‌توان ادعا نمود که جبرئیل تنها آیات معدودی را برای رسول خدا (ص) تفسیر نموده است؟ و عجیب آنکه محدثان اهل سنت خود از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود: «آگاه باشید که به من قرآن و (حقایقی) به مثل آن داده شد» (ابن ماجه، ۶/۱؛ ابو داود ۲۰۰/۴؛ دارمی، ۱۱۷/۱) و حسان بن عطیه در شرح این حدیث گفته است که: «جبرئیل به همان گونه که قرآن را به رسول خدا (ص) نازل می‌کرد سنت را نیز نازل می‌ساخت» (قاسمی، ۵۹). از طرف دیگر خدای متعال در آیات متعددی تبیین و تعلیم قرآن را به عهده رسول خدا (ص) گذاشته است، مثل آن که در یک جا می‌فرماید: «و ما این ذکر (قرآن) را برای تو فرستادیم تا تو برای مردم آن چه را برایشان نازل شده تبیین نمایی» (نحل / ۴۴) و در جای دیگر می‌فرماید: «اوست خدایی که در بین جماعتی امّی (و بی‌دانش)

۱- مراد از شیخین بخاری و مسلم‌اند. معروف است که این دو نفر در تعیین حدیث صحیح شرایطی را به طور مشترک در نظر داشته‌اند که از جمله آنها اتصال سند و وثاقت ناقلان حدیث بوده است، پس از این دو نفر حاکم نیشابوری تصمیم گرفت با همان شرایط بخاری و مسلم روایات صحیح دیگری را - که این دو نفر در کتابهای خود نیاورده بودند - شناسایی و جمع‌آوری کند و حاصل کار او پیدایش کتاب المستدرک علی الصحیحین گردید (جهت اطلاع بیشتر بنگرید به علم الحدیث، شانه چی، ص ۴۹ و ۶۲).

رسولی از جنس آنان برانگیخت تا آیات خداوند را برایشان تلاوت کند، آنان را (از آلودگیها) پاک سازد و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد (جمعه / ۲). معهذا چگونه می‌توان باور نمود که رسول گرامی (ص) در انجام وظیفه خود - که تبیین قرآن است - قصور ورزیده و حتی یک آیه را فروگذار کرده باشد، به عکس مطابق روایاتی که اهل سنت نقل کرده‌اند، رسول خدا (ص) در آموختن حقایق قرآن به اصحاب خود جدیت فراوان داشت و اساساً اقراء و تعلیم قرآن در آن عصر به معنای تعلیم لفظ و معنای قرآن به صورت توأمان بوده است (عسکری، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲۸۷/۱). عبدالرحمن سلّمی در حدیثی گوید: «معلمان ما یعنی عثمان، ابن مسعود و ابی بن کعب به ما گفتند که: «رسول خدا (ص) قرآن را ده آیه ده آیه به اصحاب خود تعلیم می‌فرمود و اصحاب از (هیچ) ده آیه‌ای نمی‌گذشتند تا آن که مسائل علمی و احکام عملی آن را یاد بگیرند و ما (صحابه) به این سبب علوم و احکام عملی همه را فرا گرفتیم» (قرطبی ۳۹/۱). به این ترتیب مقریء و معلّم قرآن در عهد رسول خدا (ص) فقیه و شناسای در دین و آگاه به معانی قرآن بود مثلاً در مورد مصعب بن عمیر - که از معلمان قرآن در عصر پیامبر (ص) بود - آمده است: «رسول اکرم (ص) مصعب را قبل از هجرت به مدینه اعزام نمود و به او دستور داد تا به اهل مدینه قرآن بیاموزد و اصول اسلامی را تعلیم دهد و در دین فقیه و شناسا کند و مصعب در مدینه به مقریء شهرت یافت. (عسکری، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱۶۳/۱) و سخن آخر در این زمینه آنکه ابن تیمیه در یک جا می‌نویسد: از آیه: «و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم» (نحل / ۴۴) می‌توان دریافت که رسول خدا (ص) سراسر قرآن را تبیین فرمود، (به نقل از ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۴۹/۱) حال چگونه خلیفه دوم مدعی است که پیامبر گرامی (ص) از دنیا رفت و در مورد برخی از مسائل - از جمله مساله مهم خلافت - عهد و توصیه‌ای نکرد.

واقعیت مطلب آن است که پس از رحلت رسول خدا (ص) از سوی برخی از اصحاب آن حضرت ابتدا به بهانه‌هایی چون «جلوگیری از پیدایش اختلاف بین مسلمانان» (ذهبی ۳/۱)، «جلوگیری از انصراف مردم از قرآن» (همو، ۷/۱) و «کافی

بودن قرآن در هدایت مسلمانان» (بخاری، ۱/۱۲۰) از نقل و نگارش حدیث پیامبر (ص) جلوگیری به عمل آمد و پس از چندی نسبت به تفسیر قرآن نیز ممانعت به عمل آمده و تنها بر خواندن و قرائت آن توصیه گردید.

طبری در شرح سیره حکومتی عمر آورده است: «کان عمر اذا استعمل العمال خرج معهم یشیعهم فبقول... جرّدوا القرآن و اقلّوا الروایة عن محمد (ص) و انا شریککم» (۴/۲۰۴) یعنی: هرگاه عمر حاکمی برای شهری انتخاب می‌کرد وی را بدرقه کرده و در ضمن توصیه‌های خود می‌گفت: قرآن را از هر مطلب غیر قرآنی تجرید و جدا کنید، نقل حدیث از محمد (ص) را کم نمائید و من (در ثواب آن) با شما شریکم. ابن ابی الحدید همین مطلب را به این شکل از طبری نقل کرده است که: «کان عمر یقول جرّدوا القرآن و لا تفسّروه و اقلّوا الروایة عن رسول الله و انا شریککم» (۱۲/۹۳) و ذهبی به عنوان نمونه‌ای از این سیره می‌نویسد: آن‌گاه که عمر قرظة بن کعب را به کوفه اعزام نمود تا نقطه صرار (خارج از مدینه) به مشایعت وی و همراهان او رفت سپس پرسید: می‌دانید چرا به مشایعت شما آمده‌ام؟ گفتند از جهت احترام و تکریم آمده‌ای. عمر گفت: علاوه بر آن می‌خواهم به شما یادآور شوم که شما به شهری می‌روید که طنین قرآن اهل آن، همچون آوای زنبوران عسل به گوش می‌رسد. مبادا با نقل حدیث، آنان را از قرآن منصرف کنید، قرآن را از هر چیزی تجرید کنید و نقل حدیث از پیامبر (ص) را کم نمایید و من شریک شما هستم. چون قرظة بن کعب به کوفه آمد مردم به او گفتند: حدیثی برای ما بازگو، او گفت که عمر ما را نهی کرده است (۷/۱)؛ اما در توضیح «جرّدوا القرآن» ذکر این نکته لازم است که در زمان رسول خدا (ص) اصحاب آن حضرت آیات قرآن را همراه با توضیحات پیامبر (ص) در مصاحف خود ثبت می‌کردند (عسکری، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/۱۴۱) و به این جهت هر کس با توجه به شنیده‌های خود از رسول خدا (ص)، کم و بیش با تفسیر قرآن آشنایی داشت و به عنوان مثال در رشته فضایل و رذائل می‌دانست که این قسم از آیات قرآن در شأن چه کسانی نازل شده است، اما در اثر سیاست تجرید قرآن از نکات تفسیری و شدت عمل برخی از صحابه در این زمینه، مردم صرفاً به قرائت ظواهر قرآن سوق دادند به

گونه‌ای که به تعبیر خلیفه دوم همواره آوای قرآن از خانه‌ها بر پا بود.

سلیمان بن یسار روایت کرده است که مردی بنام صبیغ وارد مدینه شد و در زمینه متشابهات قرآن سؤالاتی از اصحاب به عمل آورد. عمر به دنبال او فرستاد در حالیکه قبلاً دو شاخه تر از درخت خرما آماده کرده بود، به او گفت: تو کیستی؟ وی گفت: من بنده خدا صبیغ هستم، عمر یکی از چوبها را برداشت و گفت: من هم بنده خدا عمر هستم. آنگاه چنان بر سر و صورت وی زد تا خون از او جاری شد. صبیغ گفت: ای امیرالمؤمنین بس است، آنچه در سرم بود از خاطر برفت (دارمی ۱/ ۵۴).

درباره این شخص روایات دیگری هم در کتب حدیث و تفسیر اهل سنت وارد شده است. از جمله در حدیث نسبتاً مفصّلی از نافع مولای عبدالله ماجرای صبیغ به این شرح گزارش شده است که: «صبیغ عراقی در مجامع مسلمانان سؤالاتی در زمینه قرآن به عمل می‌آورد تا آنکه به مصر وارد شد عمرو عاص (حاکم مصر) وی را با نامه‌ای به نزد عمر بن خطاب فرستاد چون فرستاده عمرو عاص به مدینه آمد و عمر نامه او را خواند از وضع وی پرسش نمود. فرستاده عمرو بن عاص به خلیفه گفت که او در رحل (بار و بنه) نشسته است، عمر به او گفت: او را حاضر کن که اگر رفته باشد به سختی مجازات خواهی شد. قاصد صبیغ را حاضر کرد و عمر رو به وی کرده و گفت: آیا برای فتنه‌گری سؤال می‌کنی؟ سپس فرستاد چوبهای تری آوردند و آن مرد را به سختی زد به گونه‌ای که مجروح شد، پس از آن او را رها کرد تا بهبود یافت، در نوبتی دیگر او را احضار نمود و به قدری زد که مجروح و بیهوش گشت، آن‌گاه او را رها کرد تا مجدداً بهبود یافت، پس از مدتی برای سومین بار او را طلبید تا مجازات کند در اینجا صبیغ گفت: ای خلیفه اگر می‌خواهی مرا بکشی بکش، کشتنی خوب و اگر می‌خواهی مرا مداوا کنی به خدا قسم که خوب شده‌ام. در اینجا عمرو وی را رها کرد و اجازه داد تا به وطن خود (عراق) رود، اما به ابوموسی اشعری نوشت که هیچ یک از مسلمانان حق نشست و برخاست با صبیغ را ندارند. این تنهایی برای آن مردگران و سخت بود. پس از مدتی ابوموسی به عمر نوشت که این مرد توبه کرده و از عقاید خود برگشته است. در این جا بود که عمر به ابوموسی نامه‌ای نوشت و در آن اجازه داد که مردم با صبیغ مجالست و رفت و آمد کنند

(دارمی، ۵۰/۱). از انس نیز روایت شده که عمر بن خطاب صبیغ کوفی را به خاطر سؤالی که درباره مشکلی از قرآن کرده بود چنان تازیانه زد که خون از پشتش جاری شد. زهری هم روایت کرده که عمر به دلیل زیاد پرسیدن صبیغ از حروف قرآن چندان وی را زد که خون از پشتش جاری شد.

در این زمینه روایات متعددی در کتب حدیث و تفسیر آمده است^(۱). ابن کثیر پس از ذکر یکی از این روایات می‌نویسد: «قصه صبیغ بن عسل، قصه مشهوری است اما عمر به این دلیل او را زد که در سؤالات وی، عناد و مخالفت احساس کرده بود و خدا داناتر است (۲۴۸/۴)، لکن غزالی در *احیاء العلوم* توجیه واقع بینانه‌تری از کار خلیفه دوم به دست داده می‌نویسد: «عمر کسی است که باب سخن گفتن و جدل را بست و صبیغ را هنگامی که در تعارض دو آیه از قرآن، سؤالاتی مطرح کرده بود با تازیانه زد و سپس به مردم دستور داد تا معاشرت خود را با وی قطع کنند (۳۰/۱).

جای شگفتی است که ابن کثیر اقدام خلیفه دوم را در کتک زدن صبیغ کاری موجه دانسته است، لکن در همان موضع از کتاب خود حدیثی در مورد علی (ع) نقل می‌کند که نشان می‌دهد که آن حضرت به سؤالات قرآنی دشمنان خود نیز با سماحت و سعه صدر پاسخ گفته هرگز به خشونت متوسل نشده است. آن حدیث چنین است: از طرق متعدد از امیرمؤمنان علی (ع) رسیده است که آن حضرت در

۱- در برخی از این روایات آمده است که صبیغ پس از ملاقات خود با عمر سؤالاتی در باب سوره و الذاریات مطرح نمود و خلیفه به سؤالات وی پاسخ داده آنگاه او را در دو نوبت و هر بار صد ضربه تازیانه زد (ابن کثیر، ۲۴۸/۴)، اما به نظر می‌رسد که این قسمت از روایت ساختگی باشد، زیرا در روایاتی که گذشت بحثی از پرسش و پاسخ در بین نبود و ابن ابی الحدید نیز که این ماجرا را در شرح نهج البلاغه آورده است، گرچه اصل سؤالات صبیغ را مطرح ساخته لکن اشاره‌ای به پاسخهای عمر ندارد. کلام این دانشمند چنین شروع می‌شود: صبیغ تیمی بر عمر وارد شد او ابتدا از غذاهایی که نزد خلیفه بود تناول کرد و چون از خوردن فارغ شد رو به عمر کرده و گفت: ای امیرالمؤمنان مراد از: و الذاریات ذروا، فالحاملات و قرا چیست؟ عمر به او گفت: وای بر تو، تو همان شخص هستی (که از تفسیر می‌پرسی) پس دستان و بازوان او را لخت نمود و چنان او را زد که عمامه از سرش بر زمین افتاد... سپس به ابوموسی اشعری نوشت که صبیغ در طلب دانش بوده. لکن منحرف شده است. به این وسیله صبیغ در بین قوم خود خوار و خفیف شد تا از دنیا رفت، حال آنکه قبلاً بزرگ قوم خود بود (ابن ابی الحدید ۱۰۲/۱۲).

کوفه و بر فراز منبر فرمود: «از آیه‌ای از کتاب خدای تعالی و یا سنتی از سنن پیامبر (ص) سؤال نخواهید کرد مگر آنکه شما را از آن با خبر سازم» در اینجا ابن الکوّاء (از سران خوارج) به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان معنای: «و الذاریات ذرواً» چیست؟ علی (ع) فرمود: باده‌ها، سؤال کرد: «فالحاملات و قرأ» چه؟ حضرت فرمود: ابرها، ابن الکوّاء پرسید: «فالجاریات یسراً» چیست؟ حضرت فرمود: کشتی‌ها، و باز سؤال کرد: «فالمقسّمات امرأ» چه کسانی هستند؟ و علی (ع) در پاسخ فرمود: ملائکه (ابن کثیر ۴/۲۴۸).

علامه امینی پس از ذکر روایات مربوط به کتک خوردن صبیغ و روایات دیگری که همگی حاکی از شدت عمل خلیفه دوم در مقابل پرسش کنندگان از قرآن است می‌نویسد: «نمی‌دانم چرا باید سؤال کنندگان و دانش پژوهان به خاطر پرسش از مشکلات قرآن مجروح و مضروب شوند؟ در سؤالات صبیغ و امثال او چیزی نبود که موجب کفر و الحاد شود، اما عواقبی که دیدی جاری گردید (۶/۲۹۲). علامه در ادامه می‌گوید: «آیا در این شرایط انگیزه‌ای برای آموختن اصول دینی و فراگیری (دانش مذهبی) باقی می‌ماند؟ شاید بتوان گفت که امت اسلامی به برکت این تازیانه از پیش افتادن و ترقی در علم محروم شدند و کار آنها به جایی رسید که امثال ابن عباس هم می‌ترسید که در مورد این قول خدای تعالی یعنی: «و ان تظاهروا علیه» از خلیفه سؤال کند. ابن عباس می‌گوید: دو سال صبر کردم و می‌خواستم که از عمر بن خطّاب از حدیثی سؤال کنم، اما مهابت او مانع پرسش من می‌شد و در جای دیگر گوید: یک سال صبر کردم، زیرا می‌خواستم درباره آیه‌ای از عمر بن خطّاب پرسش کنم لکن مهابت او مانع سؤال من می‌گشت (امینی ۶/۲۹۲). به عقیده ما علت اصلی خودداری و بلکه جلوگیری از تفسیر قرآن همان نکته‌ای است که در روایت ابن عباس آمده که علامه امینی آن را به اجمال طرح کرده است، اما جهت روشن شدن مطلب لازم است اصل روایت را به نقل از کتاب صحیح بخاری نقل کنیم تا مشخص گردد که ابن عباس در چه موقعیتی توانست پاسخ سؤال خود را از خلیفه دریافت کند، در این حدیث او گوید: همواره در نظر داشتم تا در مورد آن دو زنی که بر ضدّ رسول خدا (ص) هم پشت شدند از عمر سؤالی بکنم. پس از یک

مال انتظار توانستم موقعیتی برای طرح سؤال خود پیدا کنم: برای انجام سفر حج با عمر از مدینه خارج شدیم، چون به منطقه ظهران رسیدیم عمر برای قضای حاجت خارج شد و سپس گفت مرا یاری ده تا وضو بسازم، در حال ریختن آب بر دست او موقعیت را برای طرح سؤال خود مناسب یافتم، گفتم: ای امیرمؤمنان، آن دوزنی که برضد رسول خدا (ص) هم پشت شدند چه کسانی بودند؟ هنوز سخن خود را تمام نکرده بودم که گفت: عایشه و حفصه (بخاری، ۵/۴۳، باب ۵۲۹؛ ترمذی، ۵/۳۹۴)، با این توضیح که هذا حدیث حسن، صحیح.

از ملاحظه این روایت معلوم می‌گردد که آنچه موجب صبر و درنگ یک ساله ابن عباس - در پرسیدن سؤال - گردید آن بود که وی می‌دانست که عمر در صورت پاسخ دادن به سؤال او ناچار به افشای نام دو تن از همسران مورد نکوهش رسول خدا (ص) خواهد شد و این چیزی نبود که عمر در هر شرایطی به آن تن در دهد^(۱). به همین ترتیب در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که در فضیلت یا مذمت عده‌ای از معاصران پیامبر (ص) نازل شده و تفسیر آنها می‌توانست به تقویت موضع عده‌ای و یا تضعیف موقعیت عده دیگری بینجامد و خودداری یا جلوگیری از تفسیر می‌توانست حقایق مربوط به این دسته از آیات را کتمان سازد، اما سیاست تجرید قرآن از حدیث عامل مناسبی بود که بتواند این رشته از بیانات پیامبر (ص) را - که در مقام ستایش یا مذمت عده‌ای از اصحاب خود صادر شده بود - نابود سازد. چنانکه برخی از شواهد نشان می‌دهد توضیحات تفسیری پیامبر (ص) در مصاحف صحابه درج شده بود و اصحاب آن حضرت علاوه بر آیات قرآن، توضیحات رسول خدا (ص) از جمله شأن نزول آیات و یا احکام به دست آمده از آیات را می‌نوشته‌اند. به عنوان مثال در روایتی پس از ذکر سند از ابو یونس نقل شده است که عایشه به من فرمان داد تا مصحفی برای او بنویسم. او به من سفارش کرد که چون به آیه: «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی» (بقره / ۲۳۸) رسیدی مرا با خبر

۱- یکی از محققان معاصر با استناد به مدارک تاریخی ثابت کرده است که در دوره خلافت عمر دو تن از صحابه یعنی ابن عباس و عایشه و نیز برخی از علمای اهل کتاب مانند کعب الاحبار استثناءً اجازه یافتند که در مورد تفسیر قرآن یا نقل حدیث و فتوی، مطالبی برای مردم بازگو کنند (عسکری، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/۴۱۹ الی ۴۳۱).

ساز، چون به آیه مزبور رسیدم، وی آیه را به این صورت بر من املا کرد که «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلاة العصر» و سپس گفت من به این صورت از رسول خدا (ص) شنیده‌ام (مسلم / ۴۳۸، حدیث ۲۰۷). قرائن دیگر نشان می‌دهد که در مصاحف حفصه و ابن عباس نیز تعبیر: «صلاة العصر» بوده است (بغوی، ۲۲۰/۱؛ زمخشری، ۲۸۷/۱) که قهراً این تعبیر تفسیری بر الصلوة الوسطی بوده که در زمان «تجرید قرآن از حدیث» از مصاحف زدوده گردیده، چنانکه در تفسیر الدر المنثور از قول ابن مسعود آمده است: «کنا نقرأ علی عهد رسول الله (ص): «یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک - ان علیاً مولی المؤمنین - و ان لم تفعل فما بلّغت رسالتک...» (عسکری، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱۹۱/۲). سید مرتضی عسکری در کتاب نقش ائمه در احیاء دین پس از ذکر چند نمونه از آیاتی که در مذمت تعدادی از صحابه، از جمله بنی امیه نازل شده می‌نویسد: «سران قریش در مرگ پیامبر (ص) شعار حسبننا کتاب الله را مطرح کردند و پس از پیامبر (ص) نیز که خلافت را در دست گرفتند دستگاه خلافت که همگی از قریش بودند به فکر افتادند تا قرآن را از تفسیر جدا کنند و آن را بدون شرح و تفسیر بنویسند، لذا از زمان ابوبکر کار تجرید قرآن از تفسیر حقیقی آن شروع شد و عمر نیز در زمان حکومتش دستور داد قرآن را تنها بنویسند و همین قرآنی که امروز در دست ما است کتابت گردید. پس این قرآن همان قرآن زمان پیامبر (ص) است بدون بیان و تفسیر آن حضرت.» (۴۸/۱۴ الی ۵۰ با تلخیص). علامه در جای دیگر می‌نویسد: «در نتیجه اقدامات عمر کار در شهرهای مسلمین بدانجا رسید که مردم فقط قرآن می‌خواندند و صاحبان مصاحف که در آنها قرآن همراه تفسیر بود حق نداشتند تفسیر پیامبر (ص) را بیان کنند (همو، ص ۵۰).

به هر حال در نتیجه سیاست رویکردانی از تفسیر در عصر صحابه و تابعین بسیاری از روایات تفسیری رسول خدا (ص) از بین رفت و ضربه سختی بر پیکر تفسیر به مأثور - که اصیل‌ترین نوع تفسیر است - وارد آمد به طوری که به گفته علامه طباطبایی آنچه به نام روایت نبوی در زمینه تفسیر - از طریق اهل سنت و جماعت - رسیده است به دویست و پنجاه حدیث نمی‌رسد، مضافاً اینکه بسیاری

از آنها ضعیف و برخی از آنها منکر می‌باشند (قرآن در اسلام، ص ۷۳؛ و نیز ر.ک: سیوطی، الاتقان، نوع هشتم) اما در مقابل، مکتب‌های قرائت قرآن در تمام شهرها بر پا گردید و حتی در ماههای رمضان نمازی ابداع گردید که به نماز تراویح مشهور است. در این نماز پیشنماز موظف است که تا آنجا که قدرت در بدن دارد سوره‌های قرآن را در نماز بخواند و در ماه رمضان چندین نوبت قرآن را ختم کند (ابن ابی الحدید، ۲۸۱/۱۲)، سنتی که از آن روزگار تا امروز باقی مانده و در ماههای رمضان در بین اهل سنت اجرا می‌گردد و این در شرایطی بود که اهل بیت پیامبر (ص) بر شناخت قرآن و تأمل در معانی آیات تأکید کرده و هرگز به قرائت الفاظ آن هم به تنهایی توصیه نمی‌کردند؛ چنانکه علی (ع) در حدیثی می‌فرماید: «قرآن را بسان شعر تند و سریع بخوانید و آن را مانند ریگ متفرق و پراکنده مسازید بلکه تلاش کنید تا دلهای سنگ خود را با آن نرم کنید و همّت شما تنها به پایان بردن سوره نباشد (کلینی، ۲/۶۱۴).

منابع:

- ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالاحیاء الکتب العربی، ۱۳۷۸ ه.ق.
- ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، با مقدمه دکتر یوسف عبدالرحمن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۹ ه.ق.
- امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ ه.ق.
- ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، سنن، به تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ ه.ق.
- ابن عطیة، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، به تحقیق استاد احمد صادق ملاح، قاهره، ۱۳۸۸ ه.ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، به تحقیق شیخ قاسم شماعی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ ه.ق.
- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل، به تحقیق خالد عبدالرحمن ... و مروان سوار، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۵ ه.ق.

ترمذی، محمد بن عیسی، *الجامع الصحیح*، به تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هـ.ق.

دارمی، عبد الله بن عبدالرحمن، سنن، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر.

ذهبی، شمس الدین، *تذکرة الحفاظ*، به اشراف وزارت معارف هند، بیروت، دارالکتب العلمیة.

ذهبی، محمد حسین، *التفسیر و المفسرون*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط ۳، ۱۳۹۶ هـ.ق. زکشی، محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، به تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دارالمعرفة. الطبع الثالث.

زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن...*، به تحقیق مصطفی حسین احمد، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق.

سیوطی، عبدالله بن عبدالرحمن، *الاتقان فی علوم القرآن*، به تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم، قم، منشورات رضی و بیدار، ۱۳۶۳ هـ.ش.

سجستانی، ابو داود سلیمان بن اشعث، سنن، به تحقیق محمد محیی الدین، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدير*، بیروت، دارالمعرفة.

طباطبایی، محمد حسین، *قرآن در اسلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۵۳ هـ.ش.

طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، به تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.

طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.

عسکری، مرتضی، *القرآن الکریم و روایات المدرستین*، شرکت التوحید للنشر، ۱۴۱۷ هـ.ق.

همو، *نقش ائمه در احیاء دین*، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۴ هـ.ش.

غزالی ابو حامد، *احیاء علوم الدین*، مصر، شرکت مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۵۸ هـ.ق.

قاسمی، جمال الدین، *قواعد التحديث*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۹ هـ.ق.

قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *الجامع و احکام القرآن*، قاهره، دارالکاتب العربی، ۱۳۸۷ هـ.ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، به تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة،

١٣٦٧ هـ.ش.

مسلم، ابن الحجاج، صحيح، به تصحيح محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار احياء التراث العربي،

١٣٧٤ هـ.ق.